Archive of SID

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هشتم، شماره ۳۱، بهار ۱۳۹۵
صفحات: ۲۱۸-۱۹۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱۲ ؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۹/۲۰

بررسی تطبیقی مفهوم عدالت اقتصادی - اجتماعی در اندیشه سیاسی اسلام و غرب

سیداحسان علوی* / آرزو آذری** / دکتر علی اکبر ناجی میدانی***

چکیده

عدالت مفهومی اصیل است که تمامی مکاتب الهی و بشری با توجه به اهمیتش در مورد آن نظریه پردازی‌های متفاوتی کرده‌اند. در میان این مکاتب، مکتب اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی که برنامه‌ای جامع برای سعادت بشر ارائه کرده است و منابع آن از کمترین تحریف برخوردار بوده‌اند از یک‌طرف و مکتب غرب که امروزه در بیشتر کشورهای توسعه یافته به عنوان مکتب فکری غالب پذیرفته شده است و مدعی به ارمغان آوردن سعادت برای انسان می‌باشد، نیز از طرف دیگر، نظریات فراوانی در باب حوزه عدالت ارائه داده‌اند. در همین راستا بررسی نظریات این دو طیف و مقایسه آن ها با یکدیگر می‌تواند به غنای بیشتر این حوزه فکری کمک نماید. این مقاله نیز سعی دارد تا با بررسی این دیدگاه‌ها به برخی از این تفاوت‌ها بخصوص در حوزه مبانی و بنیان‌های فکری پرداخته و قسمتی از این تفاوت‌ها را بیان نماید. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که مکتب اسلام و غرب حداقل در پنج حوزه فکری با هم تفاوت‌های بنیادین دارند.

کلیدواژه‌ها

مفهوم عدالت، عدالت در غرب، عدالت در اسلام.

* دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران alavi.ehsan@stu-mail.um.ac.ir
** کارشناسی ارشد مدیریت اجرایی، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران m_azari33@yahoo.com
*** استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران aknaji@um.ac.ir

www.SID.ir

Archive of SID

مقدمه

سخن گفتن از عدالت به آفرینش و خلقت انسان باز می‌گردد، دیده‌ها و شنیده‌ها حاکی از آن هستند که در طول تاریخ سخن نهایی بسیاری از انقلاب‌ها، شورش‌ها و جنگ میان ظالم و مظلوم و غنی و فقیر سخن عدل و برپایی عدالت است. بی‌عدالتی در جهان حاضر بطور محسوسی در بطن جوامع رخنه کرده و طیف طرفداران عدالت و اجرای آن روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود. با آن که تمامی جوامع پیکربندی اصلی قوانین خود را بر پایه عدالت بنا می‌کنند اما این موضوع فقط در بیان دیده شده و در عمل هیچ‌گاه دیده نشده که عدالت هر چیزی را بر سر جای خود قرار داده باشد و جامعه آرمانی انسانی شکل گرفته باشد.

عدالت به نحوی به ایجاد و تعادل باز می‌گردد، تعادل میان اهداف زندگی انسان‌ها، به‌گونه‌ای که تمامی افراد یک جامعه را بتوان در شادی، رفاه، ثروت عمومی و... سهیم کرد. با این حال مبحث عدالت مبحثی صرفاً نظری نیست بلکه اساساً معطوف به عمل می‌باشد؛ بر این اساس می‌توان گفت که موضوع اصلی آن تعیین ملاک برای داوری درباره اعمال متقابل آدمیان در سطوح و حوزه‌های گوناگون است. مفهوم عدالت هنگامی در تصور آدمی شکل می‌گیرد که پرسش از به زیستی در اندیشه او نمود یابد. در واقع زندگی بهتر در سطوح فردی و جمعی متضمن مفهومی از عدالت است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۲). بر این اساس عدالت قلب هر نظریه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است و اگر ما دیدگاه روشن و تئوری مدونی در باب عدالت نداشته باشیم، بدیهی است که سیاست، اقتصاد و اجتماع و نظریه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ما هم از عمق کافی برخوردار نخواهد بود (سروش، ۱۳۸۲: ۸).

میان ابعاد گوناگون مفهوم عدالت، عدالت اقتصادی به‌عنوان یکی از محوری‌ترین اصول نظام‌های اقتصادی اهمیت و نقش ویژه‌ای دارد. البته به علت درهم تنیدگی مسائل اجتماعی و اقتصادی، برخی متفکرین نظیر افلاطون برای عدالت اقتصادی از واژه عدالت اجتماعی نیز استفاده کرده‌اند. عدالت اقتصادی به معنای برابری نیست بلکه به معنای پذیرش برخی نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی است. یعنی اگر تمامی منابع موجود، ثروت عمومی، فرصت‌های شغلی، درآمد ملی و امکانات موجود به طور مساوی و به‌حق بین همگان تقسیم شود، آنگاه پذیرش برخی نابرابری‌ها که گاهی لازمه یک جامعه است آسان خواهد بود و عدالت اقتصادی عملی خواهد شد. بنابراین عدالت اقتصادی در معنای کلی آن یعنی «تساوی امکانات، عدالت در توزیع ثروت، تقسیم عادلانه مواد اولیه طبیعی برای افراد جامعه، برابری کاری که فرد

www.SID.ir

Archive of SID

انجام می‌دهد با حقی که جامعه به او می‌پردازد و برابری حق قانونی (مزد) با حق واقعی(سهم) هرکس» (آقانظری، ۱۳۸۴ : ۷۱).

در جامعه‌ای که عدالت اقتصادی برقرار نباشد رابطه محسوسی میان تلاش افراد و میزان درآمد و رفاه بدست آمده آن ها وجود نخواهد داشت و گروهی با دسترسی به موقعیت‌های مناسب و بهره‌مندی از امتیازات انحصاری بخش قابل‌توجهی از منابع را به خود اختصاص داده و بدین طریق فاصله بین اقشار اجتماعی با شتاب روز افزونی بیشتر خواهد شد، اما اگر عدالت اقتصادی در جامعه حکم‌فرما شود نتیجه آن برخورداری همگان از موقعیت‌ها و فرصت‌ها و امکانات یکسان خواهد بود و بدین ترتیب زندگی در جامعه‌ای پویا، عادل و با انگیزه برای بهره‌وری کامل از منابع، رضایت‌بخش خواهد بود. هرچند که تا حدودی همه جوامع بشری در پی تحقق عدالت هستند اما اختلالات، اختلافات و قصورات نابجا در مسیر اجرای عدالت آن ها را از مسیر اصلی به مسیری سنگلاخی می‌کشاند.

با توجه اینکه اسلام ناب‌ترین و آخرین دین الهی بوده و تعالیمی برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها ارائه داده است، مطالعه عدالت و راهکارهای آن از دید منابع اصیل اسلامی می‌تواند راهنما و راهگشای هر مسیری بوده و یک میزان برای معرفی مفهوم عدالت و جایگاه آن ارائه کند.

باید اذعان داشت که اهمیت جایگاه مفهوم عدالت تنها به جهان اسلام منتهی نمی‌گردد. هر چند که سایر جوامع در عزم خود مبتنی بر نشاندن عدالت بر قله اهداف خود آنچنان که باید و شاید راسخ نبوده‌اند، اما اندیشمندان و مبتکران سایر ملل نیز به موضوع عدالت پرداخته و اهمیت آن را مورد بررسی خود قرار داده‌اند.

در واقع هدف از این مطالعه، بررسی و تحقیق در باب نظرات گوناگون اندیشمندان اسلامی و غربی در حوزه مفهوم عدالت و مقایسه نقطه نظرات این دو قطب می‌باشد. لذا در ابتدا پس از مروری گذرا بر متون اصیل اسلامی، برخی از مهم‌ترین عقاید اندیشمندان و فیلسوفان اسلامی و غربی را به‌طور مختصر بیان خواهیم کرد و از میان آن ها، مهم‌ترین گزاره‌های نگرش اسلام و غرب را استخراج خواهیم نمود و در ادامه تفاوت‌های اصلی آن ها را با یکدیگر مورد بحث قرار خواهیم داد.

www.SID.ir

Archive of SID

۱. عدالت از منظر منابع اصیل اسلامی

۱-۱. عدالت در قرآن

قرآن به‌عنوان بزرگ‌ترین منبع اصیل الهی و اسلامی عدالت را محور تمامی رهنمودها و آموزه‌های خود قرار داده است. در واقع سخن از عدل و عدالت در قرآن به قدری فراوان و مورد تأکید است که پرداختن به آن مقاله‌ای دیگر می‌طلبد ولی می‌توان در اینجا به برخی از این موارد به عنوان نمونه اشاره کرد.

خداوند عزوجل در این کتاب آسمانی می‌فرماید: «لَقَد أرسَلنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَأنزَلنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَالمیزانَ لِیَقومَ النّاسُ بِالقِسطِ / همانا ما پیغمبران خود را با ادله و معجزات (به حق) فرستادیم و برایشان کتاب و میزان (عدل) نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند»(سوره حدید، آیه ۲۵). در این آیه خداوند استقرار عدالت را یکی از مهم‌ترین اهداف انبیاء و ائمه اطهار و دلیل بعثت آنان معرفی می‌کند. در قرآن آمده است که خداوند جهان هستی را بر اساس عدالت استوار کرده و چون عدل صفتی است از صفات الهی بنابراین در عین واقعی بودن و کامل بودن، یکی از اصول آفرینش نیز می‌باشد. از منظر قرآن، عدل به مثابه صفت و ملکه انسانی و اجتماعی ریشه در فطرت انسان‌ها دارد. بدین معنا که در نهاد آدمی و در اساس خلقت او گرایش به عدالت و عدالت‌خواهی، تنفر از ظلم و ستم، بی‌عدالتی و تبعیض وجود دارد.

تفسیرهای صورت گرفته توسط برخی از بزرگان حول محور عدالت اقتصادی بیانگر آن است که قرآن کریم به‌طور مجدانه بر عدالت اقتصادی پافشاری می‌کند و رعایت عدالت را در تمام تعاملات و تبادلات اقتصادی افراد ملزم می‌داند. هم‌چنین در ذیل این آیه در تفسیر المیزان، به نقل از برخی مفسران آمده است که معنای آیه این است: ما ترازو را نازل کردیم تا مردم را به عدالت در معاملات خود عادت دهیم، در نتیجه دیگر خسارت و ضرری نبینند، اختلالی در وزن‌ها پدید نیاید و نسبت میان اشیاء مضبوط شود چون قوام اجتماع به معاملاتی است که بین آنان دایر است و یا مبادلاتی که با دادن کالا و گرفتن آن کالا صورت می‌گیرد و معلوم است که قوام این معادلات و مبادلات در خصوص کالاهایی که باید وزن شود به این است که نسبت میان آن ها محفوظ شود و این کار را ترازو انجام می‌دهد. (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴)

بعضی از انبیاء همچون شعیب بعد از توحید و نبوت اولین پیامشان درباره عدل و توزیع و هشدار به کم‌فروشان بود: «اوفوا الکیل و لاتکونوا من المخسرین و زنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیاء هم و لا تعثوا فی الارض مفسدین/ (ای مردم) کیل(پیمانه) را کامل کنید و

www.SID.ir

Archive of SID

از خسارت وارد کننده‌ها نباشید. اجناس را با میزان صحیح بسنجید و آنچه به مردم می‌فروشید از وزن پیمان کم نگذارید و در زمین به ظلم و فساد کاری برنخیزید(سوره شعرا، آیه ۱۸).

۲-۱. عدالت در نهج‌البلاغه و کلام حضرت امیر(ع)

نام مقدس مولای متقیان آن چنان با عدالت در آمیخته که علی، عدالت را تداعی می‌کند و عدالت علی را، و عدالت همواره آمیخته با زندگی علی(ع) بود و در فرجام نیز در راه اجرای عدالت و گسترش قسط، شهد شهادت نوشید؛ تا آنجا که گفته‌اند: «قُتِلَ عَلِیٌّ فِی مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ؛ علی ـ علیه السلام ـ در محراب عبادت خویش قربانی عدالتش گردید.»[1](مطهری، ۱۳۵۸).

در بیان امام علی(ع)، هیچ فاصله‌ای بین سیاست و عدالت نیست و بهترین سیاست را سیاستی می داند که بر مبنای عدالت استوار باشد (خوانساری،۱۳۶۰: ج ۳ :۴۲۰). آن را عامل قدرت به حساب می آورد (همان، ج ۵ :۷۰). عدالت را برترین سیاست می داند (همان، ج ۱: ۸۱). عدالت را برای قوام و استواری مردم در دفاع از نظام سیاسی توصیه می‌نماید (همان، ج ۵: ۱۴۸) و رعایت آن موجب تداوم قدرت و اقتدار نظام سیاسی می داند. امام علی(ع)، اعمال عدالت را بهترین روش برای جلب اعتماد مردم و حفظ صیانت از حمایت های مردمی توصیه می‌نماید از منظر علی(ع)، جمال و آبروی حاکمان و پایداری ملت به رعایت عدالت است (همان، ج۲: ۹۰) آن چنان عدالت در نظر آن امام همام معنا و مفهوم داشت که حضرت خطاب به یکی از والیان خود فرمود«کار به عدالت کن و از ستم و بیداد بپرهیز که ستم، رعیت را به آوارگی وا دارد و بیدادگری شمشیر در میان آورد» (شهیدی، ۱۳۷۳: ۱۳۰۴) و یا در نامه‌ای به زیاد بن ابیه که به جای عبدالله بن عباس به حکومت فارس و شهرهای اطراف آن منصوب کرد فرمود «عدالت را بگستران و از ستم کاری و بیدادگری پرهیز کن. زیرا ستم کاری، مردم را به آوارگی کشاند و بیدادگری آنان را به مبارزه و شمشیر فرا می‌خواند.» (همان، ۷۴۲). آن امام همام بر این اعتقاد بود که:«همانا برترین نور چشم و روشنایی بصر، برای حاکمان، پایدار شدن عدالت در سرزمین‌ها و بروز عشق و شیفتگی مردم است. و این عشق، ظاهر نمی‌شود مگر به آرامش سینه هایشان» (همان، ۳۲۷). آن حضرت، در کلامی بسیار گویا، تنها راه نیل به توسعه را اتخاذ عدالت قلمداد فرموده و به کسی که برای توسعه، عدالت را پایمال کرده و از طریق

۱ . تعبیر دانشمند مسیحی، جرج جرداق.

www.SID.ir

Archive of SID

ظلم، توسعه را می‌جوید، اطمینان می‌دهد که دستاوردی جز تنگنا و بن بست در انتظارش نیست (همان، ۱۷). امام به عدالت اعتقاد راسخ داشت و در تمام طول حیاتش بر اجرای آن تکیه و تاکید کرد، حتی در زمانی که بر اثر ضربت شمشیر ابن مجلم در بستر بیماری افتاده بود، به حسنین (علیهما السلام) فرمود: «پسران عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید- و دست‌ها را بدان آلوده- و گویید امیر مؤمنان را کشته‌اند! بدانید جز کشنده من نباید کسی به خون من کشته شود. بنگرید! اگر من از این ضربت او مردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اندام او را مبرید که من از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: «بپرهیزید از بریدن اندام مرده هر چند سگ دیوانه باشد»(همان،۲۲۰). ازمجموعه رفتار امام بر می آید که عدالت، اصلی است که به هیچ عنوان تخصیص بردار نیست. حکمت حکومت در نگاه امام تنها اجرای عدالت است و حکومت ولو در موارد نادری، اگر به ظلم آلوده شود فلسفه وجودی خود را از بین برده است.

از میان سخنان گرانقدر امام علی (ع) می‌توان به سه معنی و مفهوم برای عدالت دست یافت: ۱. مساوات؛ ۲. مراعات حقوق و ۳. قرار گرفتن هر چیز در جایگاه خود. که با توجه به این سه معنی می‌توان هسته مشترکی را بین آن ها پیدا کرد و آن مراعات حقوق است. در جایی که مراعات حقوق اقتضای تساوی و برابری داشته باشد، عدالت با مساوات مترادف خواهد بود و هر حقی که مراعات شود یا اگر قبلاً مراعات نشده است، ادای حق گردد، لازمه‌اش آن است که در جایگاه واقعی قرار گیرد. همانطورکه گفته شد، اگر بپذیریم که مراعات حقوق موجب عدالت است، مراعات حقوق اقتصادی که مستلزم توزیع درآمد و رفع فقر و کم شدن فاصله اقتصادی بین اقشار و تحت پوشش قرار دادن اقشار آسیب‌پذیر توسط دولت اسلامی است، متضمن برقراری عدالت اقتصادی نیز خواهد بود.

۳-۱. عدالت در کلام ائمه اطهار (ع)

در این قسمت در میان پرتو انوار سخنان اولیاء و ائمه اطهار که عدالت را به عنوان شأن ذاتی آدمی و پایه و اساس دین معرفی می‌کنند؛ تنها به گوشه‌ای از سخنان و کردار این بزرگان اشاره می‌شود: امام حسین(ع) با قیام خود هم در عرصه مبانی و هم در عرصه عمل عدالت را به نمایش گذاشت.

امام نخست به این مساله پرداخت که باید رهبرجامعه عالم و عادل باشد و انسان ظالم و قدرت طلب حق ولایت ندارد؛ از این رو امام حسین(ع) در منزلگاه «بیضه» (نزدیک کوفه)

www.SID.ir

Archive of SID

خطاب به یاران و سپاه حر فرمود: «هر کس سلطان ستم گری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم رفتار می‌کند؛ و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت برنخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستم گر (دوزخ) بیندازد». (ایضاری قمی، ۱۳۷۳ :۳۶۰). همچنین امام حسین(ع) در برابر دعوت مردم کوفه فرمود: امام، امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را اجرا کند، باور به دین حق داشته باشد و خود را وقف خداوند کند (طبری، ۱۳۶۲: ۳۵۳).

امام حسین(ع) در عمل و کردار نیز عدالت را به نمایش گذاشت. یکی از مصادیق آن خود قیام می باشد. استقیام امام نمونه خوبی از عدالت‌گرایی امام حسین می‌باشد؛ زیرا امام به منظور پاسداری از دین ومبارزه با ظلم و بیعدالتی قیام کرد. قیام علیه ظلم خود مصداق عدالت است. یکی از مصادیق عدالت عدم بیعت امام با یزید می‌باشد. امام با این عمل عدم بیعت عملاً با ظلم و ستم مبارزه کرده و از یزید به‌عنوان انسان فاسق یاد کرد (اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۲۵). همچنین یکی دیگر از مصادیق عدالت‌گرایی، پاسداری از دین، مبارزه با بدعت‌ها و مبارزه علیه دین‌ستیزان است. از این رو امام حسین(ع) اهداف قیام را اصلاح امت اسلامی و پاسداری از دین اعلام کرد (طبری، ۱۳۶۲: ج۵ :۳۳).

امام صادق(ع) نیز می‌فرمایند: «اِنَّ النّاسَ یَستَغنونَ اِذا عُدِلَ بَینَهُم وَ تُنزِلُ السَّماءُ رِزقَها وَ تُخرِجُ الرضُ بَرَکَتَها بِاِذنِ اللّه تَعالی/ اگر در میان مردم عدالت برقرار شود، همه بی‌نیاز می‌شوند و به اذن خداوند متعال آسمان روزی خود را فرو می‌فرستد و زمین برکت خویش را بیرون می‌ریزد (اصول کافی، جلد کافی، ج ۳ : ۵۶۸، ح ۶).

۲. عدالت از دیدگاه فیلسوفان و اندیشمندان اسلامی

با توجه به آنکه نظرات فراوانی در باب عدالت از سوی متفکران و اندیشمندان اسلامی ارائه شده است و مجال پرداختن به همه آن‌ها وجود ندارد؛ بنابراین در این بخش سعی شده که دیدگاه و نظریات برخی از شاخص‌ترین اندیشه‌وران اسلامی را در حوزه عدالت به‌طور مختصر شرح داده شود.

www.SID.ir

Archive of SID

۲-۱. ابو نصر فارابی

فارابی در فصل شصتم فصول المدنی، عدالت را به اعم و اخص تقسیم می‌کند که گرچه در عنوان با اصطلاح ارسطو از عدالت شبیه است، از نظر محتوا با آن تفاوت‌هایی دارد. مراد فارابی از عدالت اعم یا عام به کار بستن افعال فضیلت در مناسبات اجتماعی با دیگران است. بنابراین در هر موقعیت و زمینه‌ای اگر رفتار فرد با دیگران برخاسته از رعایت و توجه به فضیلتی اخلاقی و انسانی باشد، آن رفتار از مصادیق عدالت و عمل عادلانه خواهد بود. وجه نام‌گذاری این عدالت تأکید نداشتن آن بر فضیلتی خاص است و اینکه شامل هر فضیلتی می‌شود (واعظی، ۱۳۸۸ :۱۳۲). عدالت خاص یا اخص در فصل پنجاه و هشتم فصول المدنی بررسی می‌شود و فارابی آن را به دو بخش تقسیم می‌کند. بخش اول عبارت است از عدالت در قسمت و توزیع خیرات میان اهل مدینه است. این توزیع باید به‌طور برابر و با رعایت استحقاق‌ها و شایستگی‌ها بین آن ها تقسیم شود. بخش دوم عدالت اخصّ (خاص) است که عبارت از عدالت در حفظ است. مراد فارابی از این بخش عدالت تأکید بر این است که در جامعه فاضله باید کوشید سهم هر فرد از خیرات مشترک که به طور عادلانه به او رسیده است از دستش خارج نشود مگر در وضعیتی که زیانی به او و جامعه برسد(همان، ۱۳۳).

۲-۲. خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه در کتاب اخلاق ناصری خود می‌نویسد: عدالت یکی از چهار نوع فضیلت ناب انسانی به شمار می‌رود که این فضایل عبارت‌اند از حکمت، شجاعت، عفت و عدالت. پس سعادت یا جسمانی است یا نفسانی، سعادت جسمانی زمانی کامل می‌باشد که سعادت نفسانی با آن توأم گردد. نفس انسانی دارای سه قوه متباین است: قوه ناطقه، قوه غضبیه و قوه شهوانی. اگر هر یک از آن‌ها غالب شود نفس انسانی را از اعتدال بیرون می‌آورد، ناگزیر اخلاق و رفتار او ناپسندیده گشته سپس همواره باید در حد اعتدال باشند. عدالت در این مورد، حد اعتدال نگه داشتن است (طوسی، ۱۳۷۳: ۳۰۴-۳۰۳).

۲-۳. امام محمد غزالی

غزالی به «جمهوریت» افلاطون روی می‌آورد و تقسیم قوای نفس به سه قوه عاقله و غضبیه و شهویه را از او اقتباس می‌کند و مانند افلاطون می‌گوید: «عدالت در توازن این قواست. چنان که زیبایی صورت با زیبایی چشم بدون زیبایی بینی و دهان و گونه تمام نمی‌شود بلکه باید همه از اعتدال و هماهنگی برخودار باشند تا زیبایی صورت کمال یابد، هم‌چنین در باطن آدمی

www.SID.ir

Archive of SID

نیز چهار رکن است که باید همه از اعتدال برخوردار باشند و چون این چهار رکن معتدل و متناسب گشتند، حسن خُلق حاصل می‌شود و این چهار رکن عبارتند از: قوه علم، قوه غصب، قوه شهوت و قوه اعتدال میان این سه قوه» (غزالی، ۱۳۵۱: ۵۰).

۲-۴. علامه سید محمدحسین طباطبایی

نظرات علامه طباطبایی در باب عدالت از مطالعه تفسیر گران‌سنگ ایشان یعنی المیزان آشکار می‌شود. از نظر ایشان عدالت بر پاداشتن مساوات است و برقراری موازنه بین امور، به طوری که هر چیزی سهم مورد استحقاق خویش را داشته باشد. و در جای دیگر می‌فرماید: عدالت آن حالت میانه، به دور از افراط و تفریط می‌باشد. البته ایشان معتقدند که این معنا لازمه معنای دقیق عدالت می‌باشد نه معنای اصلی و دقیق آن، به همین جهت می‌نویسد: اینکه گفته‌اند عدالت میانه‌روی و اجتناب از دو سوی افراط و تفریط در هر امری است، این در حقیقت معنا کردن کلمه (عدالت) به لازمه معنای اصلی است، زیرا معنای اصلی عدالت، اقامه مساوات میان امور است به اینکه به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود، و هر یک در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار گیرد. با این بیان روشن می‌شود که علامه طباطبایی، «عدالت» را به معنای اقامه مساوات میان امور دانسته است(راسخی و سعیدی، ۱۳۹۱ :۲۳).

وی این معنا را با شئونات و اقسام گوناگون عدالت، بیشتر توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

۱. عدالت در اعتقاد این است که به آنچه حق است ایمان بیاوری؛

۲. عدالت در عمل فردی، آن است که کاری کنی که سعادتت در آن باشد، و کاری که مایه شقاوت است به خاطر پیروی هوای نفس انجام ندهی؛

۳. عدالت در مردم و بین مردم این است که هر کسی را در جای خود که به حکم عقل و یا شرع و یا عرف مستحق آن است قرار دهی، نیکوکار را به خاطر احسانش احسان کنی، و بدکار را به‌خاطر بدی‌اش عقاب نمایی، و حق مظلوم را از ظالم بستانی و در اجرای قانون تبعیض قائل نشوی (همان، ۲۴).

۲-۵. آیت اله مرتضی مطهری

آیت‌اله مطهری در مقام تبیین مفهومی عدالت سعی میکند که با توجه به تنوع کاربردهای عدل در فضاهای مختلف، آن را تفسیر نماید و لذا در این راستا چهار معنا برای عدل بیان می کند.

www.SID.ir

Archive of SID

۱. موزون بودن و تعادل: هر اجتماع متعادل، نیازمند به کارهای فراوان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قضایی و تربیتی می‌باشد و از آنجایی که عالم هستی موزون و متعادل است، لذا این کارها باید میان افراد تقسیم شود. برای هر کدام از آن ها نیز باید به قدر لازم کارگزار گماشته شده و بودجه و نیرو صرف گردد. لذا در غیر این صورت امکان بر پایی عالم هستی وجود نداشته و این نظم، تناسب و حساب معین نیز در آن نبود، چنان که حدیث نبوی اشاره مینماید: «بالعدل قامت السموات و الارض». نقطه مقابل عدل در این معنا بی تناسبی است نه ظلم، چون بحث عدل به معنای تناسب در برابر بی تناسبی در نظر کل نظام عالم بوده، در حالی که عدل در مقابل ظلم، به دنبال ملاحظه هر جزء حقوق فردی مطرح می شود. همچنین عدل به معنای تناسب و توازون در نظام عالم، از شئون خداوند حکیم نیز می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۷: ۷۲).

۲. تساوی و نفی هر گونه تبعیض: مقصود از عدالت در اینجا، رعایت تساوی در زمینه استحقاق‌هایی می‌باشد که افراد از آن برخوردار بوده و این رفع تبعیض با ملاحظه تفاوت های بین افراد است (مطهری، ۱۳۷۹: ۳۱۷).

۳. رعایت حقوق افراد و عطاء کردن حق به ذی‌حق: عدل در این معنا در برابر ظلم (پایمال کردن حق دیگران) قرار گرفته و آنچه همواره باید در قوانین بشری به معنای عدالت اجتماعی رعایت شده و همگان آن را محترم بشمارند همین معناست. لذا ظلم به معنای تجاوز به حریم و حق دیگری نسبت به خداوند محال می باشد، چون او مالک علی الاطلاق بوده و هیچ چیز در مقایسه با او اولویت ندارد (مطهری، ۱۳۷۷: ۸۲).

استاد مطهری این تعریف از عدالت را متکی بر دو چیز دانسته که یکی حقوق و اولویت‌هایی می‌باشد که نیمی از افراد بشر نسبت به یکدیگر و در مقایسه با یکدیگر نوعی حقوق و اولویت پیدا کرده و دیگر اینکه خصوصیت ذاتی بشر به گونه ای است که با استفاده از اندیشه‌های اعتباری، در دستیابی به مقاصد و سعادت خود از آن ها به عنوان آلت فعل بهره می برد. لذا باید برای رسیدن افراد جامعه به سعادت، یک سری حقوق و اولویت رعایت شود.

۴. رعایت قابلیت ها در افاضه وجود و عدم امتناع از افاضه و رحمت الهی به آنچه امکان وجود یا کمال می‌باشد: در اینجا عادل بودن پروردگار نزد حکمای الهی به این است که به هر موجودی در نظام تکوین، میزانی از کمالات وجودی را که قابلیت و ظرفیت دارد اعطاء می‌کند و پروردگار از موجودی که استحقاق و قابلیت دارد، منع فیض نمی‌کند. ذکر این نکته ضروری است که این معنا از عدل، صرفاً در حوزه کلامی کاربرد دارد (لک‌زایی، ۱۳۸۱: ۱۱۲).

www.SID.ir

Archive of SID

در جمع‌بندی بحث تعاریف باید گفت که از آنجایی که معنی آخر به تعریف عدل الهی اشاره دارد، از بحث خارج است و لذا در اینجا سه تعریف دیگر در بحث عدالت قابل بررسی است که تعریف مورد قبول عدل از دیدگاه آیت‌اله مطهری تعریف سوم است و الگویی که می‌تواند هم در حوزه عدالت فردی و هم در بعد اجتماعی آن به کار گرفته شود، همان تعریف سوم (رعایت حقوق) است که بنا بر مساوات در قانون افراد بشر باید به یک چشم نگاه شوند، قانون بین افراد تبعیض قایل نشود؛ بلکه استحقاق‌ها را رعایت کند. افرادی که از لحاظ خلقت در شرایط مساوی هستند، قانون باید با آن‌ها به مساوات رفتار کند. پس افرادی که خودشان در شرایط مساوی نیستند، قانون هم نباید با آن ها مساوی رفتار کند؛ بلکه مطابق شرایط خودشان با آن‌ها رفتار نماید (مطهری، ۱۳۷۹: ۳۱۲).

۶-۲. آیت الله سید محمدباقر صدر(شهید صدر)

عدالت در نظریه آیت‌اله سید محمدباقر صدر، مترادف با حقیقت یا حق بودن است، یعنی امری که به نوعی از حقانیت ذاتی و نفسی الامری برخوردار است و با واقع خویش انطباق دارد. در نتیجه عدالت در زمره امور عینی قلمداد می‌گردد، بدین معنا که در این نگاه از واقع مأخوذ است و از آن نشأت‌گرفته و چون از واقع نشأت‌گرفته، خود نیز دارای واقعیت و نفس الامر است، و بدین خاطر می‌توان گفت عدل به‌نوعی دارای عینیت است. (صدر، بی‌تا: ۷۱-۶۸)

آیت‌اله صدر موضوعات عدالت را در چهار مؤلفه عمده قرار می‌دهد؛ وی علاوه بر اینکه انسان را به‌عنوان موضوع عدالت معرفی می‌کند، جهان هستی، جامعه، دین و شریعت را نیز موضوع اصلی عدالت قرار داده است و آن‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد. در واقع از نظر ایشان تمامی موضوعات و مسائل بنیادین بشریت در چهارچوب حوزه عدالت قابل بحث و بررسی می‌باشد.

۷-۲. امام خمینی(ره)

عدالت یکی از مفاهیم کلیدی است که همواره امام (ره) بـر آن تأکیـد دارد و محـوری‌تـرین جهت‌گیری سیاسی اجتماعی نظام سیاسی از دیدگاه ایشان محسوب مـی‌شـود. امـام در سـیره نظری و مواضع عملی خود، یکی از مهم‌ترین اهداف نظام سیاسی را تحقـق قسـط و عـدالت در جامعه بیان می‌کند. نگاهی به کثرت کاربرد واژۀ عدل و مشتقات آن در آثـار حضـرت امـام(ره) نشان دهندۀ اهمیت بعد اجتماعی عدالت در نزد ایشان است. به عنـوان نمونـه در مجموعـۀ ۲۲ جلدی صحیفۀ امام، ۴۷۱ مورد واژۀ عـدالت اجتمـاعی، ۳۸۲ مـورد واژۀ عـدل، ۱۷۳ مـورد واژۀ عادل و ۱۵ مورد واژۀ قسط آمده است.

www.SID.ir

Archive of SID

از دید ایشان، اسلام گونه‌ای است که قابلیت تحقق عدالت در همه ابعاد را مطرح کرده است و با شناخت آن می‌توان چنین عدالتی را در جامعه پیاده نمود. بعلاوه، آنچه اسلام در مورد عدالت آورده: به‌طور عاقلانه و قابل عمل و عینیت... به‌طور کامل (صحیفهٔ امام، ج ۳: ۳۲۳) است. بنابراین امام بر اسلامی نظر دارد که عدالت محور و اساس آن است. «عدالت اسلامی را می خواهیم در این مملکت برقرار کنیم... ما یک همچو اسلامی که عدالت باشد در آن، اسلامی که در آن ظلم هیچ نباشد، اسلامی که آن شخص اولش با آن فرد آخر همه در سواء در مقابل قانون باشند» (صحیفهٔ امام، ج ۹ : ۴۲۵-۴۲۴).

بر این اساس اگر در جامعه‌ای تساوی در برابر قوانین وجود داشته و جایی برای تبعیض و دوگانگی باقی نمانده باشد و همهٔ اقشار جامعه به حقوق خود رسیده باشند می‌توان به آن جامعه صفت عدالت را اضافه نمود. بنابراین، از دید امام خمینی(ره)، عدالت منحصر به قوهٔ قضاییه یا افراد انسانی نیست بلکه به تمام نهادهای اجتماعی تعلق می‌گیرد: «عمل به عدل اسلامی مخصوص به قوهٔ قضاییه و متعلقات آن نیست، که در سایر ارگان‌های نظام جمهوری اسلامی از مجلس و دولت و متعلقات آن و قوای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران و کمیته ها و بسیج و دیگر متصدیان امور نیز به طور جدی مطرح است.» (صحیفهٔ امام، ج ۱۷: ۱۴۰).

۳. عدالت از دیدگاه فیلسوفان و اندیشمندان غربی

از آنجایی که در میان فلاسفه و دانشمندان غربی نیز گستردگی و تنوع نظریات در باب عدالت مشهود است؛ از این‌رو در این قسمت مهم‌ترین مباحث عدالت از منظر نام‌آورترین اندیشمندان غربی تشریح می‌گردد:

۳-۱. سقراط

وی در طرحی که برای زندگی برتر ارائه می‌دهد قانون و عدالت را از ارکان آن می‌داند. مراد وی از قانون، قانون انسانی است، آن‌گونه که در هر ناحیه و در هر دولتی حکم‌فرماست و عدالت عبارتست از رعایت دقیق قانون (Taylor, 2003:19).

۳-۲. افلاطون

افلاطون تحلیل نهایی خویش را از عدالت در کتاب چهارم جمهوری بیان می‌کند. او در آغاز این کتاب یادآوری می‌کند که جامعه آرمانی از هر حیث خوب است و چنین جامعه‌ای باید دارای چهار خصلت باشد؛ یعنی دانا، شجاع، خویشتن‌دار و عادل باشد. اهمیت خصلت عدالت به

www.SID.ir

Archive of SID

معنا آن است که سبب پیدایش سه خصلت دیگر است و تا وقتی که خود پا برجاست آن سه را بر پا می‌دارد. به عقیده افلاطون، عدالت رشته‌ای است که افراد جامعه را به هم پیوند می‌دهد و یا وحدت افراد به منظور هماهنگی. وی بیان می‌دارد: عدالت آن است که کسی آنچه که حق اوست بدست آورد و کاری را پیش گیرد که استعداد و شایستگی آن را داشته باشد. به عقیده وی عدالت، قدرت نیست، بلکه قدرت انتظام و هماهنگی است. او همچنین می گوید: فقط عدالت است که می تواند موجب خوشبختی شود (افلاطون، ۱۳۶۸ : ۳۸).

۳-۳. ارسطو

ارسطو معتقد است که عدالت به معنای برابر داشتن اشخاص و اشیاء است؛ گرچه هدف عدالت تأمین تساوی ریاضی نیست و به عبارت دیگر از دیدگاه ارسطو، عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هر کس آنچه را که حق اوست داد. معیار ارسطو در تعریف عدالت این است که باید با برابرها رفتاری برابر و با نابرابرها رفتاری نابرابر داشت. ارسطو از جمله اولین اندیشمندان سیاسی است که تقسیم‌بندی متفاوتی از عدالت دارد. وی از میان انواع هشت‌گانه عدالت، عدالت توزیعی را از همه مهم‌تر می‌داند زیرا که او بر اساس فکر خود عدل را نه برابری بلکه تناسب می‌داند و می‌گوید که جایگاه حقوق هر کس در جامعه باید به اندازه شایستگی و دانایی او باشد (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۷۲).

۴-۳. آگوستین

در دوره قرون وسطی بحث عدالت جزئی است و به زعامت کلیسا ـ که نماینده مذهب است محدود می‌شود. «آگوستین» عدالت را به مطابقت با نظم تفسیر می‌کرد و اعتقاد داشت که در شهر دنیا نمی توان دستورالعمل صادر کرد و آن چه جامعه را پایدار نگاه می دارد، عدل است (حقیقت، ۱۳۷۶: ۳۷۲).

۵-۳. نیکولو ماکیاولی

نزد ماکیاولی به عنوان بنیان‌گذار فلسفه سیاسی جدید، اخلاق از سیاست جدا می‌شود و نوعی نسبیت در تعریف عدالت به وجود می‌آید. ماکیاولی ارتباط سیاست با عدالت را به معنای چیزی که خارج از حاکمیت قرار دارد نفی کرد. یعنی عدالت دارای اصول مشخصی در عالم واقعیت نیست بلکه مصالح و فضیلت، کیفیت آن را مشخص می‌کند. به نظر ماکیاولی اخلاقیات بر غیر اخلاقیات استوار است و عدالت بر بی‌عدالتی. عدالت را از طریق موعظه کردن و

www.SID.ir

Archive of SID

خطابه‌های نصیحت‌آمیز به دست نخواهد آورد؛ آن را در صورتی به دست می‌آورید که در جامعه، بی‌عدالتی به امری کاملاً بی‌فایده تبدیل شود (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۵۰).

۶-۳. توماس هابز

در بین فیلسوفان جدید، هابز از جمله کسانی است که عدالت را همچون فضیلتی اخلاقی می‌داند. او به مناسبات اجتماعی توجه دارد و برخلاف نظام ارسطویی که جامعه را امری طبیعی شمرده، جامعه را مقدم بر فرد می‌دانست و با مصنوعی دانستن جامعه، در واقع اصالت را به فرد داده، فرد را مقدم بر جامعه می‌شمارد؛ زیرا به نظر هابز «اگر تنها امر اخلاقی عبارت از حق طبیعی هرکسی به صیانت ذات خویش باشد و بنابراین اگر هرگونه تکلیف در قبال دیگری امری باشد که از قرارداد بر می‌خیزد، پس عدالت را باید همان عادت‌های مردم در اجرای قراردادها و وفای به پیمان‌ها دانست» (هابز، توماس، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

۷-۳. دیوید هیوم

تصور هیوم از عدالت به شکلی است که عدالت ارزش و فضیلتی مطلق نیست که تابع اوضاع خاص نباشد و در همه احوال مطلوب باشد؛ بلکه فقط در مواردی که افراد احساس کنند برای توزیع مواهب و مطلوبیت‌ها نیازمند قوانینی هستند که چهارچوب روابط آن‌ها را مشخص کند، عدالت موضوع پیدا می‌کند و قواعد و قوانین آن نیز چیزی جز توافق و قرارداد افراد جامعه نیست. از نظر او در وضع طبیعی[1] که مالکیت وجود ندارد(وضعیتی که افراد محکوم قوانین وضع شده نیستند) نه عدالت معنا می‌یابد و نه بی‌عدالتی. هیوم خاستگاه و انگیزه اصلی عدالت را توجه به منافع فردی[2] می‌داند. وی تأکید می‌کند که منفعت‌طلبی انگیزه اصلی تأسیس و تثبیت عدالت است که با نوعی همدلی در قبال منافع عمومی همراه می‌شود. این احساس همدلی موجب تأیید اخلاقی این فضیلت (عدالت) می‌شود (Hume, 1975: 142).

۸-۳. ایمانوئل کانت

فلسفه عملی کانت به دو بخش اصلی اخلاق و نظریه عدالت تقسیم می‌شود و نظریه عدالت مربوط به آزادی بیرونی انسان و اصول حاکم بر روابط انسان‌ها در جامعه مطلوب و عادلانه است؛ اصولی که ضمن صیانت از حق هر فرد در اعمال و پیگیری آزادانه خواسته‌هایش این استقلال و آزادی فردی و بیرونی را به حداکثر می‌رساند. کانت بر آن است که رفتار بیرونی

1. State of Nature
2. Self Interest

www.SID.ir

Archive of SID

آدمیان و اعمال اراده آن ها باید توسط اصول و قواعدی عقلی و ضروری سامان یابد. به بیان دیگر آزادی بیرونی بشر لزوماً می‌باید در چهارچوب اصول و قواعدی اساسی، قانونمند و منضبط شود. این چهارچوب حقوقی برگرفته از اصولی عام است که او آن را اصول عدالت یا وظایف حقوقی می‌نامد. نکته پراهمیت آنکه نظریه عدالت کانت آزادی مدنی و استقلال و آزادی فردی را برتر از هر ارزش دیگری می‌نشاند. در این اندیشه آزادی مدنی مقدم بر آزادی سیاسی است به این معنا که انتخاب سیاسی و حق رأی شهروندان می‌باید در چهارچوب حفظ آزادی‌های مدنی مهار و محدود شود. از نظر وی دموکراسی محض و مهار نشده ممکن نیست حافظ حقوق فردی باشد و به ستم اکثریت می‌انجامد (واعظی، ۱۳۸۲: ۱۰۰- ۸۹).

ماهیتاً اصول عدالت کانت از سنخ قواعد و قوانین حقوقی هستند که صرفاً مرزهای رفتار بیرونی افراد را مشخص می‌کنند و قابل تحمیل شدن به افراد با فشار و اجبار بیرونی‌اند. بر خلاف اصول اخلاقی که محور آن ها اراده نیک و انگیزه و نیت انجام وظیفه است و انتخابی آزاد هستند.

۹-۳. رابرت نوزیک

نوزیک نظریه عدالت خویش را با عنوان نظریه استحقاق تقریر می‌کند، که در تناسب کامل با نظریه دولت حداقل قرار دارد. به اعتقاد نوزیک یگانه نظریه عدالتی که با حقوق طبیعی و الزامات جانبی برخاسته از این حقوق سازگاری و تناسب دارد، نظریه تاریخی عدالت است که به جای پرداختن به معرفی الگویی برای توزیع منابع و امکانات یا باز توزیع ثروت و دارایی‌ها به شیوه به‌دست آوردن و انتقال اموال و دارایی‌ها نظر دارد. این رویکرد به حفظ و شناخت حقوق ملکی توجه می‌کند (Nozick, 1974:5-7).

از نظر وی اموال وکالاها مائده‌های آسمانی نیستند که باید عادلانه و منصفانه بین افراد متقاضی تقسیم شوند، بلکه به کسانی تعلق دارد که یا آن‌ها را تصاحب کرده‌اند (تصاحب اولیه منابع طبیعی) یا آن‌ها را به‌دست خویش ساخته‌اند و یا به طریق منصفانه‌ای به آن‌ها منتقل شده است (Ibid, 1974: 7).

۱۰-۳. فردریک فون هایک

هایک معتقد است وصف عدالت یا بی‌عدالتی در مورد روابط و ترتیبات اجتماعی و نهادها و ساختارهای جامعه اساساً موضوعیت ندارد؛ زیرا یگانه کاربرد صحیح واژه عدالت به رفتار آگاهانه انسانی (موجود مختار و صاحب اراده) منحصر می‌شود. به نظر وی عدالت اجتماعی در جامعه‌ای

www.SID.ir

Archive of SID

آزاد که قوانین آن مجال تلاش و فعالیت آزادانه و جدیت افراد در تعقیب خواسته‌ها و اهداف فردی آنان را فراهم آورده است، مبحثی میان‌تهی و بی‌معناست و عدالت اجتماعی در سازمان و جامعه‌ای که افراد بر طبق دستورهای مرکزیتی (نظیر ارتش) عمل می‌کنند و از خود استقلال در تصمیم‌گیری و انتخاب ندارند، معنا می‌یابد. هایک با هرگونه نظریه عدالت جوهری و محتوایی که چهارچوب و مضمون عدالت اجتماعی را در قالب اصول و معیارهایی به تصویر می‌کشد مخالف است. پیشنهاد هایک دفاع از نوعی عدالت رویه‌ای است به این معنا که به‌جای تلاش برای تعریف عدالت و طراحی قالب و الگویی برای توزیع ثروت و امکانات، مبتنی بر معیارهای معرفی‌شده در آن تعریف، به فراهم آوردن موقعیت منصفانه رقابت آزاد در یک بازار آزاد بیندیشیم (غنی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۷۸۲).

۱۱-۳. مایکل والتزر

والتزر از نگاه تکثرگرایانه[1] به عدالت حمایت می‌کند که بر اساس آن هر خیر اجتماعی شاخص و معیار توزیع عادلانه خاص خود را دارد. بنابراین نه تنها چیزی به نام اصل عام و بنیادین عدالت وجود ندارد، بلکه عدالت به وجهی آفریده جامعه سیاسی خاص در زمان و عصر خاص است؛ یعنی تصور از عدالت در هر جامعه سیاسی متأثر از تفسیر آن جامعه از هر ساحت از خیرات اجتماعی است و اصول و معیارهای توزیع عادلانه آن خیرات با تفسیر آن جامعه از هر یک از آن خیرات ربط مستقیم دارد (Walzer, 1983: 5).

۱۲-۳. جان راولز

جان راولز را به خاطر نظریهٔ مشهورش که به نظر می‌رسد در بردارندهٔ همهٔ جنبه‌های مثبت نظریه‌های پیشین است «فیلسوف عدالت» نامیده‌اند؛ فیلسوفی که در بستر اندیشهٔ غربی و بویژه لیبرال دموکراسی، عدالت را به مفهومی قابل‌دسترس، تبدیل کرد تا همگان، آن را دریابند و مطالبه کنند و در پی تحقّق آن برآیند (راولز، ۱۳۸۳: ۸۴). وی عدالت را « عدالت عبارت از حذف امتیازات بی وجه و ایجاد تعادلی واقعی در میان خواسته های متعارض انسان ها در ساختار یک نهاد و اجتماع» می‌داند (Rawls, 1971: 14) و معتقد است که تنها تغییرات یا

1. Pluralistic

www.SID.ir

Archive of SID

سیاست‌هایی عادلانه هستند که به بهبود وضع فقرا بینجامند، حتی اگر رفاه ثروتمندان یا رفاه کلّی جامعه را کاهش دهند (Ibid, 15).

راولز، از آنجا که عدالت را پدیده‌ای زمینی و مفهومی سیاسی (نه فضیلتی ماوراء الطبیعی و ارزشی اخلاقی) و بلکه قابل تشخیص و تحصیل از طریق قرارداد اجتماعی و توافق شهروندان می‌داند؛ در تلاش است تا راهی برای ساختن اصول عدالت توسط انسان و رسیدن آسان‌تر انسان به عدالت پیدا کند و در نهایت، «انصاف» را به عنوان راه، معرفی می‌کند.

نظریه عدالت راولز، نظریه‌ای مربوط به عدالت اجتماعی و توزیعی است و عرصه‌های اخلاقی و حقوقی مقوله عدالت را مورد توجه قرار نمی‌دهد. عدالت توزیعی مربوط به نحوه تکوین ساختار جامعه ای مطلوب و عادلانه است و دغدغه آن، چگونگی توزیع مواهب و وظایف اجتماعی به‌صورت عادلانه در میان افراد جامعه است تا جامعه‌ای عادلانه و منصفانه بوجود آید.

از دید راولز اصول عدالت شامل دو اصل است که زیربنای اساسی جامعه و نظام توزیع حوزه‌های گوناگون اجتماعی را شکل می‌دهد. اصل اول عدالت راولز حاکم بر آزادی‌های پایه‌ای و اساسی موسوم به اصل آزادی است و اصل دوم حاکم بر خواسته های اولیه «اجتماعی و اقتصادی» موسوم به «اصل نابرابری» است:

اصل اول عدالت، بیان می‌دارد که هر فردی، باید حقی برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام جامع آزادی‌های اساسی داشته باشد که با نظام مشابه آزادی برای سایر افراد منافاتی نداشته باشد. از جمله این آزادی های اساسی از دید راولز، حقوق استاندارد مدنی و سیاسی است که از آن جمله می‌توان آزادی اندیشه و بیان، حق رأی و مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی را نام برد.

در اصل دوم که اصل نابرابری است، راولز بیان می دارد، نابرابری های اقتصادی و اجتماعی باید به‌گونه‌ای باشد که: الف) بیشترین نفع را برای افراد کمتر بهره‌مند جامعه در پی داشته باشد و ب) به مناصب و مشاغلی وصل باشند که در شرایط منصفانه و برابر از نظر فرصت، مقابل روی همگان باشند (راولز، ۱۳۸۳: ۱۶- ۱۵).

۴. مقایسه مفهوم عدالت اقتصادی و اجتماعی در اسلام و غرب

در این بخش سعی بر آن است تا گزاره‌های مهم و بنیادین و ارکان اساسی هر دو قطب تفکرات یعنی اسلام و غرب برشمرده شود و در نهایت با روشی تحلیلی با یکدیگر مقایسه شوند؛ تا به وجوه تفاوت و تشابه نظریات و تفکرات غربی و اسلامی دست یافت. بدین منظور آنچه را

www.SID.ir

Archive of SID

که از مطالعه منابع اصیل اسلامی و دیدگاه اندیشمندان اسلامی از یک‌طرف و اندیشمندان غربی از طرف دیگر استنباط شده و بخش‌هایی از آن را در قسمت قبل شرح داده شد در اینجا ذکر می گردد. آنچه از دیدگاه اندیشمندان اسلامی همسو با منابع اصیل اسلامی استخراج می‌گردد به شرح زیر است:

۱. مبعوث شدن انبیاء و ائمه اطهار در جهت استقرار، پایه‌گذاری و اجرای عدالت طبق آیه: «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره حدید، آیه ۲۵).

۲. پذیرش خدای متعال به‌عنوان یگانه معبود عالم هستی و وجود عدل مطلق در آفرینش هستی از سوی اندیشمندان اسلامی.

۳. از دیدگاه قرآن کریم، قانون جامع و کامل شرط نخست اجرای عدالت تلقی می‌شود.

۴. عدالت شأنی ذاتی و نفسانی دارد و عدالت اجتماعی نیز بازگشت به همان شأن ذاتی دارد و کسی که قوای درونی و افکارش حالت اعتدال یابد قادر خواهد بود در عرصه اجتماع عدالت را نهادینه سازد.

۵. نظام اجتماعی مطلوب نظامی است که دو اصل عدالت و تعاون در آن تجلّی یابد. اصل تعاون، زمینه‌ساز همزیستی مسالمت‌آمیز است و اصل عدالت، تکاثر و افزون‌طلبی‌ها را مهار می‌کند.

۶. جامعه هنگامی به هدف عدالت اقتصادی دست می‌یابد که هر یک از افراد جامعه به‌حق خود از ثروت و درآمدهای جامعه دست یابند و مفهوم عدالت اقتصادی این‌گونه مطرح شده است که منشاء حق افراد در کسب ثروت و دارایی جامعه، کار و نیاز است.

۷. عدالت از منظر مبانی دین اسلام یک ارزش مطلق و وسیله میزان و سنجش است و عدالت پیش از آنکه یک اصل تشریعی باشد؛ به‌عنوان یک اصل تکوینی مدنظر قرار می‌گیرد.

۸. مفهوم عدالت با مفهوم حق و مراعات حقوق گره خورده است.

۹. اسلام علاوه بر توجه به مقوله عدالت پس از توزیع درآمد به اجرای عدالت قبل از تولید و مصرف یعنی برخورداری از منابع و فرصت‌های برابر نیز توجه و پافشاری ویژه‌ای دارد.

۱۰. بسیاری از اندیشمندان اسلامی معنای عدالت و تعاون و توازن و حق را شریعت اسلامی دانسته‌اند و اجرای شریعت را منجر به ظهور عدالت محض دانسته‌اند.

۱۱. مفهوم عدالت تابع شرایط و زمان خاصی نبوده و تفاوت معنی‌داری بین نظرات اندیشمندان متقدم و متأخر اسلامی در باب این مسأله وجود ندارد.

www.SID.ir

Archive of SID

در قطب دیگر نظریات اسلامی نظرات و تفکرات غربی قرار دارد که برخی از این نظریات را از دیدگاه سرشناس‌ترین اندیشمندان غربی مورد بررسی قرار گرفت. لذا در این قسمت آنچه را که به‌عنوان پایه و اساس تفکرات و اظهار نظرات فیلسوفان و اندیشمندان غربی در مورد عدالت مورد توجه عینی‌تر و ملموس‌تر قرار گرفته نیز برشمرده می‌شود:

۱. مفهوم عدالت در دوره‌های زمانی و شرایط اجتماعی متفاوت معنای متفاوتی به خود گرفته و به‌عنوان یک مفهوم اعتباری و قراردادی در نظر گرفته می‌شود که متناسب با مناسبات اجتماعی قابل‌تغییر است.

۲. ساز و کار رقابت آزاد برای حداکثر کردن سود مادی در شمار تعالیم نظام سرمایه‌داری لیبرال است و بر پایه آموزه‌های این نظام نگاه انسان در فعالیت‌های اقتصادی محدود به همین جهان مادی است و چون لذت و سعادت نیز به لذت و سعادت مادی دنیوی تفسیر می‌شود؛ به همه توصیه می‌شود برای حداکثر کردن سود مادی فعالیت کنند.

۳. مفهوم عدالت در غرب بیشتر جنبه اخلاقی دارد و شامل آزادی اندیشه، آزادی رفت‌وآمد، آزادی ثروت و آزادی بیان می‌شود.

۴. مفهوم عدالت و حقوق بشر در غرب ریشه در تفکر اومانیستی(اصالت فرد یا انسان‌گرایی) دارد.

۵. واژه و ادبیات عدالت در کشورهای غربی و خصوصاً توسعه‌یافته به‌عنوان یک ارزش نسبی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۶. در نظام‌های لیبرالیسیتی که ارزش‌های دینی و اخلاقی کنار گذاشته می‌شود؛ عدالت در راستای اهداف و خواسته‌ها و حقوق فردی تفسیر می‌شود.

۷. غربی‌ها خصوصاً ماتریالیست‌ها معتقدند که انقلاب‌ها و حرکت‌های عدالت‌خواهانه صرفاً زمینه اقتصادی دارد نه علل فکری و دینی و فلسفی.

۸. عدالت‌جویی سوسیالیست‌ها بیشتر معطوف به «ثروت» و قدرت ناشی از ثروت و اشرافیت و تبعیض طبقاتی است و شاخصه‌های مهم عدالت اجتماعی نزد آنان «توزیع ثروت» محسوب می‌شود.

۹. عدالت از نظر مکاتب اومانیستی که در غرب رواج دارد این است که هیچ چیز نباید مانع رسیدن انسان به آنچه می‌خواهد باشد.

۱۰. در قرون معاصر گسستگی‌های بیشتری در حوزه تعریف و تبیین عدالت نسبت به دوران باستان وجود دارد و پراکندگی و عدم ثبات بیشتری در نظرات اندیشمندان غربی قرون

www.SID.ir

Archive of SID

مدرن و معاصر در حوزه عدالت، نسبت به نظریات و تفکرات اندیشمندان دوران باستان و میانی همچون افلاطون و ارسطو دیده می‌شود.

پس از بررسی و مشخص نمودن رئوس مطالب و ویژگی‌های عدالت از دیدگاه اندیشمندان مسلمان از یک‌طرف و اندیشمندان غربی از طرف دیگر، حال می‌توان به چند مورد از مهم‌ترین تفاوت‌های بنیادین که عدالت در اسلام را نسبت به مفهوم عدالت در غرب متمایز می‌کند اشاره کرد. لازم به ذکر است که این موارد تمامی تفاوت‌های موجود در این دو حوزه را شامل نمی‌شود، زیرا همان طورکه در طی بخش‌های گذشته مشاهده کردیم، مباحث مطرح شده در این حوزه بسیار گسترده بوده و از تنوع بالایی برخوردار است. در واقع در این قسمت به برخی از این ویژگی‌های متفاوت که بیشتر جنبه تئوریک و زیر بنایی دارد اشاره می شود:

اول؛ شاید اولین و مهم‌ترین تفاوت در نظام غرب و اسلام این باشد که در اسلام عدالت ماهیتی دینی و زیربنایی مذهبی دارد و به علت نقش مذهب، بنیان‌های محکمی برای آن از طرق مختلف عقلی و فلسفی ذکر و اثبات شده است. به بیان دیگر در مکتب توحیدی اسلام، عدالت بخشی از یک دستگاه فلسفی - اعتقادی است که فقط در آن مجموعه قابل‌طرح و قابل درک است. این امر در حالی است که در غرب زیربنای عدالت، اخلاق معرفی می‌شود، از طرف دیگر اخلاق در غرب بنا به اذعان بسیاری از متفکرین؛ بدون در نظر گرفتن مذهب، فاقد زیربنای محکم می‌باشد. پس به تبع آن عدالت ناشی از آن نیز از مبنا و پایه‌های محکم فکری برخوردار نمی‌باشد.

دوم؛ عدالت از منظر مبانی دین اسلام یک ارزش مطلق است و خود به عنوان یک معیار مقایسه و سنجش و میزان در نظر گرفته می‌شود و مبنای سنجش موفقیت یا عدم موفقیت یک نظام اجتماعی می‌باشد. به عبارت دیگر با پذیرش اصل عدالت به عنوان یک شاخص و ملاک می‌توان به ارزیابی برداشت‌های خود درباره خیلی از امور دست زد ولی در غرب واژه عدالت و ادبیات آن به‌عنوان یک ارزش نسبی مورد توجه قرار می‌گیرد. از این‌رو می‌توان بیان داشت که اگرچه خود غربی‌ها به‌طور کامل از مقوله عدالت غافل نیستند، اما همین توجه آنان نیز با دیدگاهی کاملاً ارزشی صورت نمی‌گیرد و با یک دید نسبی، تمام برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات خود را بر پایه ابزار و یا وسیله‌ای برای رسیدن به خواسته‌هایشان تعریف می‌کنند. به‌عنوان مثال آنچه که در مقام سیر تحول و تکامل تئوری‌های مدیریتی هیچ‌گاه از تفکرات جامعه غرب فراموش نشده و حتی مورد توجه هم قرار گرفته است این است که باید راه‌حل‌هایی مورد استفاده قرار

www.SID.ir

Archive of SID

گیرد که حداکثر استفاده از نیروی کار صورت پذیرد آنچنان که در بحث حسابداری صنعتی و حسابداری مدیریت و کتب علمی این دروس، هزینه دستمزد به عنوان یک هزینه متغیر طبقه بندی می‌شود به این معنا که با کاهش حجم تولید یا فعالیت یک بنگاه اقتصادی غربی، بر اساس آموزه‌های مدیریت هزینه، می‌بایست بلافاصله نسبت به اخراج نیروی کار مازاد و تعدیل هزینه اقدام کند؛ بنابراین دیدگاه غرب به انسان و نیازهای او و برقراری عدالت بین این دو دارای یک ارزش نسبی است و این مثال به نگاه و ارزش نسبی مفهوم عدالت در تفکر غربی صحه می‌گذارد.

سوم؛ عدالت در اسلام یک مفهوم و اصل اولیه و فارغ از مناسبات و عرف‌های اجتماعی است که در نهاد بشر و فطرت او جای دارد. به عبارت بهتر عدالت در این مکتب اصل پیشینی و یک مفهوم تکوینی اصیل است. این امر به‌وضوح در عدم‌تغییر تعاریف از عدالت در بین اندیشمندان مسلمان متقدم و متأخر مشخص است، در حالیکه در غرب، عدالت مفهومی اعتباری و قراردادی به خود گرفته است و کاملاً به مناسبات و شرایط اجتماعی بستگی دارد. به بیان دیگر این واژه در هر زمان و در هر عرصه اجتماعی و سیاسی بسته به موقعیت‌ها و شرایط موجود و یا در مواقع تثبیت یا عدم تثبیت شرایط اقتصادی مفهومی متفاوت به خود گرفته و می‌گیرد.

چهارم، در مکتب اسلام عدالت به معنای حقیقی آن وقتی قابل وصول است که بر مبنای عقل و منطق و بر پایه ابعاد نیازهای فطری و ارزش‌های الهی که فراتر از مادیات و فراتر از انگیزه‌های خودخواهانه فردی و بشری است، استوار گردد. در نظام و مکتب اسلام حق جامعه نسبت به حق فرد در اولویت قرار دارد و این حقوق محترم شمرده می‌شود و مبنای ارائه تعریف مفهوم عدالت قرار می‌گیرد. ولی در غرب با توجه به زیربنای اومانیستی آن، تنها حق فرد محترم شمرده می‌شود و عدالت نیز تنها به همین مبنا تعریف شده و حقوق سایر افراد هیچ‌کدام مستقلاً نمی‌تواند در مقابل حقوق فرد قرار گیرد. در واقع نوعی مطلق انگاری و اصالت حقوق فردی در برابر حقوق جمعی مطرح است، که این مبنای عدالت در مکتب لیبرال غربی وجود دارد.

پنجم؛ عدالت در اسلام خود یک هدف است و افراد باید برای رسیدن و نیل به این صفت الهی تلاش کنند و همه افراد وظیفه تأمین آن را برعهده دارند. در حالی که در غرب هدف تأمین تمایلات شخصی افراد و بهبود وضعیت رفاهی او است و بدین منظور از عدالت به عنوان

www.SID.ir

Archive of SID

رسیدن به خواسته‌هایشان استفاده می‌کنند. به‌بیان‌دیگر عدالت در نظر آنان ابـزاری اسـت بـرای دستیابی به خواسته‌ها و غرایز درونی.

نتیجه‌گیری

همانطور که مشاهده می‌شود تفاوت‌ها و ویژگی‌های متفاوتی در حوزه‌های مختلـف در مـورد مبحث عدالت وجود دارد. از یک‌سو مکتب اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی، ویژگی‌های خاصـی برای عدالت در نظر گرفته و اجرای آن را ضامن تحقق سعادت جامعه معرفی می‌کند و از سـوی دیگر، غرب با برداشتی مادی از عدالت، آن را یکی از راه‌های بهره‌برداری بهتر از منـابع و تـأمین نیازهای انسان معرفی می‌کند.

در همین راستا و همان‌طور که بیان شد، عدالت در اسلام مـاهیتی دینـی و زیربنـایی دارد و به همین دلیل بنیان‌های محکمی برای آن از طرق مختلف عقلی و فلسـفی ذکـر و اثبـات شـده است، در حالیکه در غرب با اخلاق معرفی شدن زیربنای عدالت و قائـل بـودن بـه نسـبی بـودن اخلاق، عدالت نیز از زیربنای محکمی برخوردار نمی‌باشد. به همین دلیل اسـت کـه در تعـاریف متفکرین اسلامی از عدالت در طول تاریخ تفاوت چندانی به چشـم نمـی‌خـورد ولـی در دیـدگاه اندیشمندان غربی عدالت مفهومی اعتباری و قـراردادی اسـت و کـاملاً بـه مناسـبات و شـرایط اجتماعی بستگی دارد. از سوی دیگر در نگرش اسلامی، عدالت نه تنها یک ارزش مطلق اسـت و به عنوان مبنای سنجش موفقیت یا عدم موفقیت یک جامعه معرفی می شود، بلکـه هـدف یـک نظام اجتماعی هم هست؛ اما در مکتب غرب، رفاه مادی بشر به عنـوان سـنجش و معیـار نظـام اجتماعی معرفی می‌شود و عدالت تنها وسیله‌ای برای دستیابی به این هـدف یعنـی رفـاه مـادی بشر معرفی می‌شود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

قرآن کریم.

نهج‌البلاغه.

ارسطو(۱۳۷۸). **اخلاق نیکوماخوسی**، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح‌نو.

اشتراوس، لوی(۱۳۷۳). **فلسفه سیاسی چیست؟**، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: علمی و فرهنگی.

www.SID.ir

Archive of SID

اعثم کوفی، ابومحمداحمدبن علی (۱۳۷۴). **الفتوح**، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

افلاطون (۱۳۶۸). **جمهوری**، ترجمه فؤاد روحانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

ایضاری قمی، ناصرالدین (۱۳۷۳). **موسوعهٔ کلمات الامام الحسین(ع)**، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، قم: دارالمعروف.

آقا نظری، حسن (۱۳۸۴).«عدالت اقتصادی از نظر افلاطون ارسطو و اسلام»، **مجله اقتصاد اسلامی**، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، شماره ۱۴، ۱۰۴-۶۳.

بشیریه، حسین (۱۳۸۲). «دیباچه‌ای بر فلسفه عدالت»، **مجله ناقد**، سال اول، شماره اول، ۵۶-۱۱.

خمینی، امام روح الله(ره) (۱۳۷۹). **صحیفه امام**، چاپ سوم، تهران: موسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی(ره).

خوانساری، سیدجمال‌الدین محمد (۱۳۶۰). **شرح غررالحکم و دررالحکم**، به تصحیح سیدجلال‌الدین ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

راسخی، فروزان و سعیدی، سعیده (۱۳۹۱).«جایگاه عدالت در اندیشه علامه طباطبایی»، **دو فصلنامه علمی ترویجی علامه**، سال دوازدهم، شماره پیاپی ۴۰، پاییز و زمستان، صص۲۱-۱.

راولز، جان(۱۳۸۳). **عدالت به مثابه انصاف**، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.

سروش، عبدالکریم(۱۳۸۲). «رابطه عدل و صدق»، **روزنامه یاس نو**، سال اول، شماره ۱۶۶، مهر ماه.

سید صادق، حقیقت (۱۳۷۶). «اصول عدالت سیاسی» ، **فصلنامه نقد و نظر**، سال سوم، شماره دوم و سوم، بهار و تابستان، ۳۸۹-۳۶۸.

شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۳). **ترجمه نهج البلاغه**، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

صدر، سید محمدباقر (بی‌تا). **المجموعه الکامله لموفات السید محمدباقر صدر**، ج ۱۱، القعیده، تحقیق عبدل جبار شراره، بیروت، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.

طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۷۴). **المیزان**، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲). **تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۵، تهران: اساطیر.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۳). **اخلاق ناصری**، تصحیح و مقدمه: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.

www.SID.ir

Archive of SID

غزالی، امام محمد (۱۳۵۱). **نصیحهٔ الملوک**، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

غنی نژاد، موسی (۱۳۷۹). «عدالت، عدالت اجتماعی و اقتصاد»، **مجله تامین اجتماعی**، شماره ۶، پاییز، ۲۲-۹.

لک زایی، نجف (۱۳۸۱). **اندیشه سیاسی آیت‌اله مطهری**، قم: بوستان کتاب.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). **اسلام و مقتضیات زمان**، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). **عدل الهی**، (مجموعه آثار ج ۱) تهران: صدرا.

واعظی، احمد (۱۳۸۸). **نقد و بررسی نظریه های عدالت**، قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)

واعظی، احمد (۱۳۸۲). «نظریه عدالت کانت»، **فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع)**، شماره ۲۳، پاییز، صص ۱۱۴-۸۹.

هابز، توماس (۱۳۸۴). **لویاتان**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

ب) منابع انگلیسی

Hume, David (1975). **Enquiries Concerning the Human Understanding and Concerning the Principles of Morals**. Oxford: Clarendon Press.

Nozick, R. (1974). **Anarchy, State, and Utopia**, New York: Basic Books.

Rawls, A. Jhon (1971). **A Theory of Justice**, Cambridge Press.

Taylor, C.C.W. (2003). **Routledge History of Philosophy, From the Beginning to Plato**, Vol. 1**,** London: Routledge.

Walzer Michael (1983). **Spheres of Justice**, Basic Books.

www.SID.ir